

ژئوپلی نومی خلیج فارس و استراتژی‌های اقتصادی چین و ژاپن

دکتر زهرا پیشگاهی فرد - استادیار دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران*

افسر زارع گاریزی - کارشناس ارشد جغرافیای سیاسی

پذیرش مقاله: ۸۱/۱۲/۱۲

چکیده

خلیج فارس خاستگاه ثروت کشورهای پیرامون خود و عرصه قدرت کشورهای صنعتی جهان است. کشورهای بزرگ و پیشرفته صنعتی با نیازی که به نفت برای تولید انرژی دارند، هر یک به گونه‌ای در خلیج فارس نقش آفرینند و برای رسیدن به اهداف اقتصادی خود، سیاست‌های ویژه‌ای را دنبال می‌کنند. باز شدن پای ژاپن به عنوان کشوری صنعتی که سابقه روابط استعماری با این منطقه نداشته و چین به عنوان کشوری که تازه صنعتی شدن را تجربه می‌کند؛ موقعیت مناسبی برای کشورهای منطقه در جهت جذب سرمایه‌گذاری‌های این کشورها بوجود آورده است. هدف از این مقاله ارائه تصویری شفاف از موقعیت خلیج فارس در استراتژی اقتصادی کشورهای چین و ژاپن است. با تجزیه و تحلیل اطلاعات حاصل از اسناد و مدارک مربوط به روابط کشورهای منطقه با دو کشور چین و ژاپن، این نتیجه حاصل شد که هر دو کشور در جهت بالا بردن ضریب امنیتی منطقه سیاست‌هایی را در خلیج فارس بر مبنای جلوگیری از تشنج و حفظ ثبات منطقه به منظور تداوم جریان نفت دنبال می‌کنند. نویسندگان، طی این مقاله با برشماری این سیاست‌ها موقعیت خلیج فارس را در استراتژی اقتصادی چین و ژاپن روشن می‌سازند.

واژگان کلیدی: خلیج فارس، منافع ژاپن، استراتژی چین، ضریب امنیتی، ثبات منطقه، استراتژی اقتصادی ژاپن.

مقدمه

در تاریخ انرژی، سه دوره مورد بحث قرار می‌گیرد که در توسعه اقتصادی کشورها نقش ایفا کرده است. دوره اول، دوره هیزم و چوب که نقش اصلی را در تأمین انرژی صنعتی به عهده دارد. دوره دوم، انرژی متراکم زغال سنگ که به منبع عمده تأمین انرژی تبدیل می‌گردد و بالاخره دوره سوم که با بکارگیری سوخت مایع در روند تکاملی خود ادامه می‌یابد؛ تا اینکه گاز به عنوان سوختی برتر راه خود را بگشاید. در سالهای اولیه پس از کشف نفت، فراورده‌های نفتی نقش بسزایی در توسعه، به خصوص روشنایی شهرها ایفا می‌کرد. آمریکا در سال ۱۸۷۸ تولید ۹۰ درصد نفت جهان را به عهده داشت. با گشوده شدن مناطق نفتی در دهه های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ در روسیه، مشارکت این کشور در تولید جهانی نفت آغاز شد؛ به طوری که تا سال ۱۹۱۰ دو کشور آمریکا و روسیه ۹۰ درصد از مجموع

تولید جهان را به عهده داشتند و حتی در سال ۱۹۰۰ تولید نفت روسیه در مقابل تولید نفت امریکا افزایش یافت. کشف حوزه‌های نفتی در سایر نقاط جهان سبب افزایش جهانی تولید نفت شد؛ به طوری که در پایان جنگ دوم جهانی سهم امریکا از تولید نفت به ۶۶ درصد تولید جهانی رسید. روند افزایش جهانی تولید نفت که عمدتاً ناشی از توسعه منابع نفت خاورمیانه و شمال آفریقا بود؛ سهم تولید نفت امریکا را باز کاهش داد؛ به طوری که در سالهای ۱۹۸۴، ۱۹۶۰ و ۱۹۵۰ به ترتیب ۵۲ درصد، ۳۵ درصد و ۱۶ درصد از کل تولید جهانی نفت به امریکا اختصاص یافت (صادقی، ۱۳۷۹، ص ۱۷۸).

در حال حاضر خاورمیانه عمده‌ترین منطقه نفت خیز جهان بشمار می‌رود. طبق آمار سال ۲۰۰۰ میلادی خلیج فارس دربرگیرنده ۶۷۲ میلیارد بشکه ذخایر ثابت شده است که تقریباً ۶۵ درصد از مجموع ذخایر دنیا را نشان می‌دهد. همچنین ظرفیت تولید نفت این منطقه حدود ۲۳ میلیون بشکه در روز است یا به عبارتی ۳۰ درصد از مجموع دنیا و ۲۸ درصد از تولید نفت را در بر داشته است (ماهنامه اقتصادی، ۱۳۸۰، ص ۲۴).

مطابق پیش‌بینی سازمان بین‌المللی انرژی حد متوسط رشد تقاضا برای انرژی در سالهای ۲۰۱۰-۲۰۰۰ به حدود ۲/۳ درصد خواهد رسید. رشد سالانه تقاضا برای نفت بین سالهای ۲۰۰۰-۱۹۹۰ حدود ۱/۵ درصد و بین سالهای ۲۰۱۰-۲۰۰۰ به ۱/۸ درصد خواهد رسید. این رشد تقاضا برای نفت نشانه نیاز به حدود ۱۰ میلیون بشکه در روز اضافه تولید بین سالهای ۲۰۰۰-۱۹۹۰ و ۱۵ میلیون بشکه تولید اضافه بین سالهای ۲۰۱۰-۲۰۰۰ است. مطابق با این پیش‌بینی، تقاضا برای انرژی که در سال ۱۹۹۰ حدود ۱۶۲ میلیون بشکه در روز بوده، تا سال ۲۰۱۰ به حدود ۲۳۸ میلیون بشکه در روز بالغ خواهد شد. علت اصلی این افزایش در تقاضا، ریشه در اقتصادهای در حال رشد شرق و جنوب آسیا دارد.

بخش اصلی تولید اضافی این منطقه از منابع نفتی کشورهای خلیج فارس تأمین خواهد شد. طبق ارزیابی اوپک تا سال ۲۰۱۰ عرضه نفت اوپک به ۳۹ میلیون بشکه در روز خواهد رسید که حدود ۲۸ میلیون بشکه آن از کشورهای خلیج فارس تأمین خواهد شد. همانطور که قبلاً ذکر شد، افزایش تقاضا برای نفت ناشی از رشد و توسعه اقتصادی کشورهای جنوب‌شرقی آسیا است (قامت، ۱۳۷۹، ص ۱۷۸).

بین این کشورها، دو کشور چین و ژاپن که ساختار قدرت اقتصادی را در منطقه تشکیل می‌دهند مورد توجه این مقاله است.

نفت و دیپلماسی ژاپن در خلیج فارس

ژاپن به لحاظ منابع انرژی از همانند سایر منابع طبیعی بسیار فقیر و وابسته به واردات است. قبل از جنگ دوم جهانی زغال سنگ منبع اصلی تأمین انرژی این کشور بشمار می‌رفت و نیروگاههای آبی در درجه دوم اهمیت قرار داشتند. ژاپن در تغییر جهت از مصرف زغال سنگ به مصرف نفت آهسته عمل کرد، به طوری که در سال ۱۹۳۵ سهم زغال سنگ در تأمین انرژی آن کشور معادل ۶۲ درصد بود؛ در حالیکه این رقم پس از جنگ در سال ۱۹۵۰، ۵۰ درصد کاهش یافت و این روند همچنان حفظ گردید تا در اواخر دهه ۷۰ به ۱۷ درصد رسید. در همین مدت سهم نفت از ۹ درصد در سال ۱۹۳۵ به ۷۵/۵۴ درصد در سال ۱۹۷۷ رسید. این کشور از یک طرف ۷۲ درصد انرژی خود

را از نفت بدست می‌آورد و از طرف دیگر ۹۹/۸ درصد از نفت مورد نیاز خود را وارد می‌کند. ابعاد این وابستگی کاملاً مشخص است (امینیان، ۱۳۷۸، ص ۳۴).

آمار سال ۲۰۰۰ نشان می‌دهد که ژاپن ۱/۳۵ میلیارد بشکه نفت خام از کشورهای خاورمیانه وارد کرده که برابر با ۸۵/۷ درصد از سهم کلی نفت خام این کشور است (جهان اقتصاد، ۱۳۷۹، ص ۹). عمده‌ترین سیاست انرژی ژاپن تدارک زمینه‌های پاسخگویی مؤثر به شوک‌های نفتی و به طور کلی بحران انرژی می‌باشد. از این رو کشور ژاپن تا قبل از بحران ۱۹۷۳ با منطقه خلیج فارس روابط چندانی نداشت و فقط به حد اقل روابط آغازین با عربستان و یک سفارت در قاهره محدود می‌شد (واندر مدن، ص ۴۸، ۱۹۹۵).

تا قبل از سال ۱۹۷۳ نفت مورد نیاز این کشور توسط کمپانیهای ژاپنی و امریکا با پرداخت بهای اندکی تأمین می‌شد. بعد از بحران ۱۹۷۳ هنری کسینجر وزیر خارجه وقت امریکا در بازگشت خود از سفر به چین که مقارن با این اوضاع بود، اظهار داشت که در صورت تحریم نفتی، امریکا خود را به تأمین نفت ژاپن متعهد نمی‌داند (امینیان، ۱۳۷۸، ص ۲۹). این واقعه موجب شد که ژاپنها متوجه غفلت خود در خاورمیانه شوند و به اهمیت این نکته که بعد سیاسی روابط نیز در تأمین منافع این کشور به اندازه بعد اقتصادی آن حائز اهمیت است، پی‌ببرند و لزوم فعالیت شدن دیپلماسی ژاپن در این منطقه احساس شد. اولین تحریم نفتی گرچه ژاپن را از دریافت نفت محروم نکرد، ولی از آسیب‌پذیری خود آگاه ساخت. به طور کلی سیاست ژاپن در قبال اولین بحران نفتی یکی موضع‌گیری در قبال مسئله اعراب و فلسطین و فاصله گرفتن از امریکا و دیگری افزایش کمکهای رسمی به کشورهای حوزه خلیج فارس بود. کوشش در جهت کاهش وابستگی به انرژی خلیج فارس از طریق یافتن انرژی‌های جایگزین از دیگر تلاشهای ژاپن بعد از بحران اول نفتی بود.

سیاست ژاپن در قبال مسئله فلسطین همواره در حمایت از فلسطینی‌ها بود. این طرفداری ناشی از دو مسئله عمده است: اولاً اتکای ژاپن به نفت خاور میانه بیشتر از سایر کشورهای صنعتی است و ثانیاً ژاپن برخلاف سایر کشورهای صنعتی هم‌پراز خود هیچ اقلیت یهودی ندارد تا آنها بتوانند سیاستهای آن کشور را تحت الشعاع قرار دهند (برکشلی، ۱۳۷۸، ص ۲۱).

بحران دوم نفتی که در اثر وقوع انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ به وقوع پیوست اثر چندانی بر ژاپن نداشت، زیرا ژاپن از تجربیات بحران اول به لحاظ توسعه انرژی‌های جانشین نفت، تنوع منابع انرژی و ذخیره سازی که حاصل تجربیات بحران اول بود، استفاده کرد. بنابراین بدون دل‌نگرانی، به سیاست حفظ و گسترش روابط خود با کشورهای منطقه از جمله ایران ادامه داد (نسرین دخت، ۱۳۷۱، ص ۲۸).

جنگ ایران و عراق، بحران دیگر منطقه خلیج فارس بود. قابل درک است که در جنگ ایران و عراق بویژه هنگام به خطر افتادن مسیر حرکت نفتکش‌ها در تنگه هرمز و اطراف آن، همگان مشتاقانه جویای نحوه برخورد مثبت ژاپن باشند. این کشور دیپلماسی مثبتی را در قبال برخوردهای ایران و عراق اتخاذ کرد. به طور مثال تلاشهای زیادی را در برقراری تماسهای نزدیک با رهبران دو طرف درگیر انجام داد تا از تشدید بیشتر درگیریها جلوگیری کند و برای حل مسالمت‌آمیز، محیط مساعدی ایجاد کند. هر چند این ابتکار دیپلماتیک هیچ نتیجه فوری به دنبال نداشت،

ولی عدول از عملکرد سنتی و نامحسوس ژاپن که برپنهان شدن در پشت سر ابرقدرتها مبتنی بود، بشمار می‌آمد و به همین علت شایستگی آن را داشت که دیپلماسی سازنده خوانده شود.

ژاپن از نظر اقتصادی به عنوان یک قدرت مطرح است، ولی از نظر سیاسی وانمود می‌کند که تابع امریکا است. هنگامی که در مراحل انتهایی (۱۹۸۶-۸۸) جنگ هفت ساله خلیج فارس درگیریهای زمینی جای خود را به جنگ نفتکش‌ها داد، به دلیل اقدام تعیین‌کننده ایالات متحده امریکا و جامعه اروپا در اعزام ناوگانهای اسکورت‌کننده یا مین‌روبها به خلیج فارس که مین‌گذاری شده بود، ژاپن به گوشه صحنه رانده شد؛ ولی متحدان غربی ژاپن بی‌درنگ خاطر نشان کردند که این کشور به علت وابستگی شدید به نفت خلیج فارس از قبول مسئولیت در زمینه حراست کشتیرانی معذور داشته شود. دولت ژاپن که در آن زمان به دلیل تنگناهای حقوقی قادر به اعزام بخشی از ناوگان دفاعی خود نبود، تصمیم گرفت تا به دولتهای عضو شورای همکاری خلیج فارس نصب سیستم هدایت بسیار دقیق کشتیها به نام هایپرفیکس (به ارزش تقریبی ۱۰ میلیون دلار) به هزینه خود را پیشنهاد کند. هدف از نصب این سیستم ایمن کردن کشتیرانی در خلیج فارس در زمان صلح و جنگ بود. بعد از جنگ نیز ژاپن داوطلبانه ۱۰ میلیون دلار بودجه تجدید نظر شده سال مالی ۱۹۸۷ خود را در اختیار گروه ناظران نظامی سازمان ملل متحد قرار داد تا بر آتش بس ایران و عراق نظارت کنند (برکسلی، ۱۳۷۸، ص ۱۹).

جنگ خلیج فارس که بحران دیگر این منطقه بود دیپلماسی ژاپن را زیر سؤال برد. ترکیبی از موانع قانونی، اکراه افکار عمومی و مخالفت پارلمانی ژاپن را در حمایت از ائتلاف بین‌المللی علیه بغداد محدود کرده بود؛ لذا تنها به کمک مالی اکتفا کرد و از حضور مستقیم در این ائتلاف خودداری نمود. حتی کمک مالی هم یک مسئله بود، زیرا اساسنامه این کشور اجازه نمی‌داد که سرمایه آن به طور مستقیم صرف فعالیت‌های نظامی شود. ابتدا بنظر می‌رسید که توکیو کمک مالی به گروههای امریکایی درگیر در خلیج فارس اختصاص دهد و در نهایت بعد از فشارهای زیاد از جانب واشنگتن ۱۳ میلیارد دلار فراهم کرد. توکیو حتی قانونی که نیروی نظامی به منطقه گسیل کند، نداشت و این سیاستها واکنش اقتصادی سیاستمداران امریکایی را برانگیخت که ژاپن چگونه از سیاستهای تجاری خود بعد از جنگ سرد بهره‌برداری می‌کند، اما بعد از جنگ تغییرات بین‌المللی و شرایط داخلی این اجازه را به ژاپن داد که کشتی‌های مین‌روب^۱ را به خلیج فارس گسیل دارد. واکنش ملایم همسایگان آسیایی ژاپن، تمایل تجاری ژاپن به شرکت در پروژه‌های بازسازی، کاهش تقابل سیاسی و عمومی و تمایل به همسو کردن افکار بین‌المللی با خود، از جمله عوامل مؤثر در این تغییر بود. این بحران باعث شد که ژاپن نقش قابل توجهی را در نظم جدید جهانی بیابد. از طرفی بحران خلیج فارس نشان داد که ایالات متحده بدون حمایت مالی ژاپنها قادر به حل بحرانها نیست و بنابراین نقطه ثقل بین‌المللی آشکار شد (واندر مین، ۱۹۹۴، ص ۵۴). به طور کلی یکی از روشهای موفق ژاپن در قبال مسائل خاورمیانه، بهره‌جستن از یک دیپلماسی زیرکانه و دوپهلو است. وقت‌گذرانی، بازی با کلمات، صدور بیانیه‌ها در کنار قول مساعد برای کمکهای اقتصادی و اعطای وام از جمله اهرمهای مورد استفاده ژاپن در این خصوص بوده است. از دیگر نقاط مثبت عملکرد ژاپنها، تجربیات ارزنده‌ای است که از ناکامیهای گذشته

آموخته‌اند و آنها را با یک موفقیت نسبی بکار برده‌اند. شاخص‌ترین موفقیت، تلاش برای کاهش میزان وابستگی به نفت کشورهای خاورمیانه است. متنوع کردن منابع تأمین نفت وارداتی، ایجاد ذخایر نفتی موقت در داخل، همکاری بیشتر با (OECD) و صرفه‌جویی در مصرف انرژی از جمله مهمترین روشهای مورد استفاده ژاپن‌ها بوده است (خانی، ۱۳۷۲، ص ۲۱).

نفت و دیپلماسی چین در خلیج فارس

خیزش چین و حرکتش به سمت جایگاه جدیدی که در حال جستجوی آن است، از ویژگیهای قرن بیستم بوده تا آنجا که موجبات توجه صاحب‌نظران و آگاهان سیاسی را در جامعه بین‌المللی فراهم آورده است. تقریباً در میان اندیشمندان امور سیاسی که تحولات چین را پی‌گیری می‌نمایند این نظر وجود دارد که طی ۱۰ تا ۱۵ سال آینده چین با توسعه سریع اقتصادی و رشد قدرت ملی، در بسیاری ابعاد از ثقل بیشتری در سیاست جهانی برخوردار خواهد شد (ارشدی، ۱۳۷۸، ص ۷۱).

روابط چین با منطقه خلیج فارس در دوره‌های بسیار قدیم از طریق جاده ابریشم انجام می‌گرفت. در زمان امپراتوران سلسله تانگ (از ۶۱۸ تا ۹۰۷) راه دریایی از خلیج فارس تا بندر کانتون در چین به صورت یکی از طویل‌ترین راههای دریایی جهان در آمده بود و حکمرانان دو کشور ایران و چین با تلاش در راه تضمین امنیت آن در حوزه نفوذ خویش، بازرگانان را به مبادله کالا تشویق می‌کردند. ظهور اسلام مصادف با رونق این راه دریایی بود و لذا اسلام از طریق راه آبی و بیشتر توسط ایرانیان به چین راه یافت. اما در قرن شانزدهم با تسلط پرتغالیها و هلندیها بر راههای دریایی و بازرگانی منطقه با چین و سایر کشورهای آسیای شرقی، مناسبات خاورمیانه و چین بویژه از طریق دریا به ضعف گرایید. از آن پس تا اوایل قرن بیستم و به دلیل نفوذ استعمار در دو منطقه و نقش محدود کننده‌ای که در سیاست خارجی کشورها ایفا می‌کرد، روابط خاورمیانه‌ای چین نیز به محدودیت گرایید.

مطالعه تاریخ روابط چین با منطقه خلیج فارس از قدیمی‌ترین ایام تا آستانه انقلاب ۱۹۴۹ چین، نشان می‌دهد که طرفین از گذشته بسیار دور با یکدیگر مناسبات دوستانه داشته‌اند، اما مقایسه دیدگاههای طرفین حاکی از آن است که خلیج فارس به چین بیشتر از جهات بازرگانی، فرهنگی و هنری نگریسته، در حالیکه چین برای نقش استراتژیکی و امنیتی - نظامی خلیج فارس اهمیت زیادیتری قائل بوده و ملاحظات بازرگانی را در مرحله بعدی قرار داده است (خرم، ۱۳۶۸، ص ۲۴۷).

اهمیت خلیج فارس برای دولت چین را می‌توان در دو دوره قبل از فروپاشی شوروی و بعد از فروپاشی بررسی کرد. برخلاف سیاست قدرتهای بزرگ که بیشتر برای تأمین منافع اقتصادی به اجرا درمی‌آید، سیاست چین تا قبل از فروپاشی شوروی در پی دستیابی به هدفهای سیاسی و عمدتاً در جهت ایجاد جبهه‌ای در برابر نفوذ شوروی در آسیا و آفریقا است. بررسی گذشته سیاستهای چین در منطقه خلیج فارس نشان می‌دهد که در میان دلایل گوناگون، این کشور به علت اشغال بازارهای کشورهای منطقه توسط امپریالیست‌ها از یکسو و نداشتن امکانات مالی و اقتصادی از سوی دیگر نتوانسته تا روابط اقتصادی پر اهمیت با کشورهای منطقه برقرار کند. اما چشم انداز این روابط بعد از فروپاشی شوروی تغییر یافت.

همکاریهای انرژی مهمترین جنبه گسترش روابط بین چین و کشورهای خلیج فارس می باشد. در خلال دهه ۹۰ همکاریهای انرژی به عنوان پدیده ای بر جسته در روابط چین - خلیج فارس بوجود آمد. افزایش این رابطه قسمتی از الگوی در حال تغییر بازار جهانی انرژی است که در آن کشورهای آسیا پاسیفیک تبدیل به مهمترین خریداران کشورهای تولید کننده انرژی می شوند. کشور چین علیرغم اینکه از تولید کنندگان عمده نفت در جهان محسوب می شود، اما بخش اعظم نفت خود را در داخل مصرف می کند. در طول دو دهه گذشته تقاضای چین برای انرژی به طور متوسط سالانه ۴ تا ۵ درصد رشد داشته است و لذا با توجه به نیاز روز افزون به انرژی و کمبود تولیدات داخلی، این کشور از سال ۱۹۹۳ شروع به واردات نفت کرده و اکنون پس از امریکا و ژاپن سومین وارد کننده نفت در جهان است. به طوری که واردات نفت آن در سال ۱۹۹۷ به قریب ۴۳۲ میلیون بشکه نفت از منطقه خلیج فارس رسیده است. مصرف نفت در چین از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴ به طور متوسط ۸ درصد در سال افزایش یافته و این در حالی است که تولید داخلی در این محدوده زمانی فقط توانسته به میزان یک درصد افزایش پیدا کند. چین در سال ۲۰۱۰ احتمالاً بایستی ۴۰ درصد نیاز انرژی خود را از خارج تأمین نماید. در این صورت واردات نفت از ۳۵ میلیون تن در سال ۱۹۹۷ به ۱۴۲ میلیون تن در سال ۲۰۱۰ افزایش خواهد یافت (دولت‌شاهی، ۱۳۸۰، ص ۷۲). علاقه چین به منابع انرژی خلیج فارس نشان دهنده شکاف بزرگ بین نیازهای انرژی آن و قابلیت تأمین این نیازها است. انتظار می رود که تقاضای چین برای نفت در دو دهه آینده به سرعت افزایش پیدا کند. میزان تقاضای انرژی چین برای سال ۲۰۱۰ طبق رشد تولید ناخالص ملی (GDP) ۳/۲ و ۷/۹ درصد به ترتیب ۵/۴ تا ۷ میلیون بشکه در روز تخمین زده شده است. مقدار تخمین تقاضا در سال ۲۰۲۰ با همین میزان رشد ۶/۸ تا ۱۰/۹ میلیون بشکه در روز خواهد بود. طبق یک مطالعه، تأمین کننده های خاورمیانه ای نفت چین ممکن است تا سال ۲۰۰۵ بیش از ۹۰ درصد شود؛ بر طبق این تخمین می توان نتیجه گرفت که شروع حرکت چین به سمت خلیج فارس نشان دهنده مراحل ابتدایی یک حضور طولانی مدت در بازار انرژی این منطقه بوده و لازم به ذکر است که این وضعیت تنها به خرید نفت خام محدود نمی شود، بلکه همراه با شرکت در اکتشاف نفت و توسعه آن خواهد بود. طبق برنامه پنجساله نهم (۲۰۰۰ - ۱۹۹۶) چین قصد دارد تا ۵ الی ۱۰ میلیون تن نفت به خارج از کشور و تا سال ۲۰۰۰ تولید کند. اهداف این برنامه متوجه خلیج فارس، همچنین روسیه و آسیای مرکزی است که در این نواحی، چین بایستی سهمی از بازار آینده داشته باشد (کلبرز، ۱۹۹۸، ص ۳۵۷). لذا در چنین شرایطی چین نمی تواند نسبت به مسائل این منطقه بی تفاوت باشد، اما این کشور برای دستیابی به موازنه بین علائق ژئوپلیتیکی و اقتصادی در خلیج فارس با برنامه ریزی از روی احتیاط عمل می کند. مصداق این مطلب را می توان در سیاست چین در قبال اعراب و اسرائیل دانست. چین از یک طرف موضع ضد اسرائیلی به خود گرفته و حامی سازمان آزادیبخش فلسطین است، از طرف دیگر روابط خود را با اسرائیل توسعه می دهد. این نشان دهنده موضعگیری فرصت طلبانه چین در صحنه بین المللی است.

جنگ ایران و عراق مصادف با اجرای سیاست درهای باز دنگ شیائوپینگ بود. در کل، جنگ ایران و عراق برای کشورهای خاصی به لحاظ موقعیت پیش آمده بسیار سودمند بود. چین از جمله کشورهایی بود که از این جنگ فرسایشی بهره ها برد و به جرأت می توان ادعا کرد که این کشور نیروی محرکه اقتصادی خود را از این جنگ

تحصیل کرد. بعد از جنگ سرد، اولین چالشی که در خاورمیانه صورت گرفت، هجوم عراق به کویت در اوت ۱۹۹۰ بود. ماجرای کویت برای چین یک فرصت و یک چالش بود. این کشور به لحاظ برخورداری از حق وتوی شورای امنیت، در موقعیتی قرار داشت که می‌توانست نقش آفرین باشد. عدم استفاده از حق وتو در ماجرای حمله به عراق می‌توانست کاهش یا لغو تحریم‌های اقتصادی علیه چین را به دنبال داشته باشد و یا استفاده از آن، نقش ضد هژمونیستی را در کشورهای به اصطلاح جهان سوم بدست آورد. در هم آمیختن مسائل اقتصادی با مسائل سیاسی و عملاً تحت الشعاع قرار دادن آن در این ماجرا کاملاً مشهود است و لذا در عمل، پکن نمی‌توانست در ماجرای کویت دست به اقدامی بزند که برایش مخاطرات سیاسی و اقتصادی داشته باشد. زمانی که جنگ آغاز شد، چین عملاً به نظاره نشست و این بهترین تاکتیک چین برای حفظ منافع ملی‌اش بود (شاهنده، ۱۳۷۴، ص ۱۰۲۹).

رقابتهای ناپیدای چین و ژاپن در خلیج فارس

یکی از سیاستهای چین و ژاپن در منطقه خلیج فارس سرمایه گذاری در کشورهای منطقه است. وابستگی روز افزون ژاپن به نفت وارداتی خلیج فارس باعث شد که این کشور به فکر گسترش فعالیتهای خود در بخش بالا دستی بیفتد، بویژه آنکه سایر کشورهای صنعتی هریک در این زمینه اقداماتی را بعمل آوردند و لذا در این مورد از رقبای خود عقب است؛ در حالیکه وابستگی این کشور به نفت وارداتی بیش از دیگر کشورهای صنعتی است. آنان که با سیاستهای ژاپن آشنایی دارند، محافظه کاری را از اصول مسلم سیاستهای این کشور می‌دانند. سیاستمداران ژاپن در بخش بالادستی ایران حساسیت مقامات امریکایی را برمی‌انگیزند، اما برای کاهش این حساسیت تلاش می‌کنند تا امتیازات خود را از دست ندهند. از جمله مواضع شگفت‌انگیزی که توسط نخست وزیر ژاپن اتخاذ شده، حمایت این کشور از مواضع اخیر دولت امریکا درباره مقررات جهانی محیط زیست و نادیده گرفتن پیمان توکیو است. بنظر می‌رسد که دولت ژاپن در قبال همراهی خود با امریکا که در سیاستهای محیط زیست در میان کشورهای صنعتی تنها بود و به شدت مورد انتقاد سایر کشورهای صنعتی و به ویژه اروپا قرار می‌گرفت، امتیاز حضور بیشتر در بخشهای بالا دستی خلیج فارس را کسب کرده، اما شرکتهای ژاپنی در بخشهای بالا دستی تجربه کافی نداشته و از نظر تکنولوژی نیاز به همکاری شرکت های غربی دارند. از اینرو این شرکتها در صدد جلب همکاری یکی از شرکتهای غربی هستند تا به کمک آنها بتوانند حضور خود را در بخشهای بالا دستی منطقه خلیج فارس تقویت نمایند که در این صورت حضور فزاینده شرکتهای ژاپنی تنها به ایران خلاصه نخواهد شد، بلکه آنان حضور فعالتری در سایر کشورهای منطقه و حتی عراق (پس از رفع تحریمهای سازمان ملل) خواهند داشت (موسسه مطالعات بین‌المللی انرژی، ۱۳۸۰، ص ۳۳). به طور مثال شرکت ژاپنی نفت اندونزی به همراه چند شرکت دولتی و خصوصی دیگر ژاپن، با شرکت نفت رویال داچ شل برسر سرمایه گذاری در بزرگترین میدان نفتی ایران (آزادگان) به توافق اصولی رسیدند. ظاهراً میزان سرمایه گذاری در این طرح ۵۰۰ میلیارد یین (۴/۲ میلیارد دلار) است که بزرگترین سرمایه گذاری ژاپن در ایران پس از انقلاب اسلامی است. ذخایر میدان نفتی آزادگان که در سال ۱۹۹۹ کشف شد تا ۲۴ میلیارد بشکه نفت برآورده شده است (ابرار اقتصادی، ۱۳۸۰).

به طور کلی نیازهای فزاینده کشورهای صنعتی به نفت در حال گسترش است و آنان به این نتیجه رسیده اند

که بیش از این نمی توان با استفاده از منابع انرژی جایگزین از وابستگی خود به نفت بکاهند و بنابراین آنان سعی دارند تا با افزایش حضور خود در بخشهای بالادستی، ضریب امنیت عرضه نفت خود را افزایش دهند. ژاپنها از چند دهه پیش به سرمایه‌گذاری در کشورهای خاورمیانه روی آورده‌اند، به طوری که موفق شده‌اند طی سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۱ معادل ۳۹۷۵ میلیون دلار در کشورهای خاورمیانه سرمایه‌گذاری کنند (خانی، ۱۳۷۲، ص ۲۱). این سرمایه‌گذاری در سالهای بعد روبه افزایش بوده و اکنون حجم بالایی را به خود اختصاص می‌دهد. از دیدگاه ژاپنی‌ها شرکت در طرحهای سرمایه‌گذاری بر مواردی نظیر مبادلات بازرگانی ارجحیت دارد؛ بویژه اگر این سرمایه‌گذاریها به طور مستقیم یا غیرمستقیم برای تأمین مواد اولیه مورد نیاز آنها باشد.

کشورچین نیز همان طور که قبلاً نیز ذکر شد از سال ۱۹۹۳ شروع به واردات نفت کرد. رشد سریع اقتصادی این کشور موجب شده که تولید داخلی نفت آن افزایش یابد؛ اما هزینه بالای استخراج از میدانهای نفتی موجود، گرانی انتقال نفت از حوزه‌های نفتی واقع در غرب کشور و عدم اکتشاف منابع جدید در حوزه‌های فلات قاره، رشد تولید نفت خام را کاهش داده به طوری که از سال ۱۹۹۶ میزان تولید در حدود ۱۶۰ میلیون تن در سال باقی مانده است. بدین جهت دولت چین از سال ۱۹۹۲ کوشش دارد تا با انجام عملیات اکتشاف و استخراج در حوزه‌های نفتی کشورهای قزاقستان، ونزوئلا، میانمار، سودان، تایلند و کانادا نیازهای خود را تأمین نماید. از اینرو چین از سال ۱۹۹۷ تاکنون برای بدست آوردن امتیازات نفتی چندین میلیارد دلار به کشورهای سودان، عراق، ونزوئلا و قزاقستان پرداخت کرده، اما بازده این تلاش بسیار ناچیز بوده و کماکان این کشور متکی به منابع دیگر خاورمیانه است (خواجوی، ۱۳۸۰، ص ۷۵). سرمایه‌گذاری در مناطق نفتی خلیج فارس برای چین بسیار مشکل خواهد بود، زیرا رقابتی سرسختی هستند که هر یک قریب به صد سال سابقه حضور در این بازار را دارند و این در حالی است که چین یک تازه وارد در بازار جهانی می‌باشد.

بررسی آمار و ارقام مربوط به افزایش انتقال نفت به دو کشور چین و ژاپن از یک طرف و اعمال سیاستهای این دو کشور در قبال مسائل مختلف خلیج فارس و بویژه سرمایه‌گذاریها در کشورهای این دو حوزه، آشکار کننده این نکته است که نیاز روز افزون به منابع انرژی خلیج فارس، سیاست افزایش حضور را به آنان دیکته می‌کند؛ اما از آنجائی که کشورهای غربی نقشی سنتی در تعیین قیمت جهانی نفت دارند، علیرغم استفاده از حجم قابل توجهی از منابع انرژی خلیج فارس توسط این دو کشور، آنها هنوز نتوانسته‌اند تأثیری در اقتصاد نفت داشته باشند و این گمانه را که آنها نیز در تعیین قیمت نفت پایه‌پای کشورهای غربی تأثیر گذارند، رد می‌کند.

نتیجه‌گیری

به طور کلی انرژی می‌تواند از چهار طریق عمده، چشم انداز جغرافیای سیاسی را در منطقه خلیج فارس متأثر

سازد:

۱- تأثیرات منفی نوسانات تقاضا: کاهش شدید در مصرف جهانی انرژی در اوایل قرن جاری که ناشی از رکود اقتصادی است، می‌تواند موجب بی‌ثباتی در بسیاری از کشورهای عمده صادر کننده انرژی شود و بالعکس افزایش مستمر تقاضا، قدرت بیشتری در اختیار این کشورها قرار می‌دهد. به عبارت دیگر نوسان تقاضا در کشورهای مصرف

کننده نفت تأثیر مستقیمی بر کشورهای صادر کننده آن دارد.

۲- رقابت برای انرژی در آسیای جنوب‌شرقی: از آنجایی که کشورهای آسیایی به دنبال آن هستند که واردات رو به رشد انرژی خود را تضمین نمایند، دو مخاطره اساسی چشم‌انداز جغرافیای سیاسی را متأثر می‌کند. اول اینکه عداوتهای تاریخی میان کشورهای منطقه ممکن است به منظور کنترل کردن برخی از ذخایر انرژی در منطقه، تبدیل به برخوردهای نظامی شود و دوم آنکه چین ممکن است در صدد برآید تا روابط نزدیکتر سیاسی و نظامی با صادرکنندگان انرژی در خلیج فارس ایجاد نماید که موجبات نگرانی امریکا و متحدان آن را فراهم می‌آورد.

۳- انرژی و جامعیت منطقه‌ای: پروژه‌های زیر ساخت انرژی می‌تواند روابط دو جانبه اقتصادی و سیاسی را در موارد خاصی تحکیم بخشد. برای مثال، در آسیا شبکه‌های انرژی به همراه آزادسازی تجاری می‌تواند تنش‌های تاریخی را کاهش دهد و رشد اقتصادی کشورهای آسیایی را تحکیم نماید.

۴- انرژی و محیط زیست: ملاحظات زیست محیطی در دهه آینده، تأثیر روز افزونی بر مسائل انرژی خواهد داشت؛ زیرا فرایند صنعتی شدن به شکل حساس در ارتباط با عواملی است که موجب تغییرات آب و هوا می‌شوند و اگر هیچگونه توافق نظری بین کشورهای در حال توسعه و کشورهای توسعه یافته برای تبیین یک استراتژی بین‌المللی جهت کاهش انتشار گازهای سمی کربن صورت نگیرد، ممکن است برخورد سیاسی بین این دو گروه از کشورها بروز نماید (مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی، ۱۳۷۸، ص ۲۵).

پس از جنگ سرد، در نظام بین‌الملل هر چند یک ابر قدرت وجود دارد؛ اما تک قطبی نیست و لذا پتانسیل برخورد نظامی در مناطق تولید کننده انرژی بالا خواهد بود. منافع امریکا به عنوان یک قدرت بحری در تأمین امنیت راههای آبی است. بعد مسافت بین مناطق تولید کننده عمده انرژی (خلیج فارس) با مناطق مصرف کننده عمده (چین و ژاپن) باعث شده که خطوط انتقال نفت از این مناطق توسط امریکا محافظت گردد. ژاپن از حفاظت خطوط نفت توسط امریکا خرسند است و حتی این تمایل در جنگ خلیج فارس باعث شد که تحت فشار امریکا به نیروهای ائتلاف ۱۳ میلیارد دلار کمک مالی کند که در واقع این کمک در قبال تضمین امنیت این خطوط پرداخته شد. اما بعید بنظر می‌رسد که چین از این روند راضی باشد و به همین دلیل در حال گسترش نیروی دریایی خود است و می‌توان انتظار داشت که در آینده چالشهایی بین ایالات متحده و چین بر سر خاورمیانه روی دهد. از یک طرف گرچه چین سعی نموده تا منابع واردات خود را متنوع سازد، اما هنوز ۴۶ درصد از آن می‌باید از طریق تنگه مالاکا عبور کند - جایی که حضور کشتیهای مسلح ناشناس که می‌توان از آنها به عنوان دزدان دریایی نام برد، ضریب امنیتی این مسیر را کاهش داده است - ضمن آنکه این منطقه کاملاً تحت کنترل ناوهای آمریکایی است که به نوبه خود خطری برای چین محسوب می‌شود. از طرف دیگر بعد از حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر، چین نگران آن است که امریکا به بهانه مبارزه با تروریسم وارد مناطقی شود که این کشور در حال سرمایه‌گذاری در آنها جهت تأمین انرژی مورد نیاز خود است. از جمله این مناطق را می‌توان خلیج فارس و آسیای مرکزی دانست. لذا می‌توان نتیجه گرفت که برخوردهای احتمالی این دو قدرت در مناطق تولید کننده عمده انرژی امنیت منطقه خلیج فارس را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

منابع و مآخذ

- ۱- ارشدی، حمیدرضا، ۱۳۷۸، نقش نوظهور چین در سیاست جهانی - ماهنامه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی دیدگاهها و تحلیلهای، شماره ۱۲۵، ص ۷۱.
 - ۲- امینیان، بهادر، ۱۳۷۸، عوامل تعیین کننده سیاست خارجی ژاپن در خلیج فارس - پایانامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ص ۳۴.
 - ۳- برکشلی، فریدون، ۱۳۷۸، نفت و سیاست در خاورمیانه، برگزیده دیدگاههای ریامونت، نشر قومس، ص ۲۱.
 - ۴- تحولات بازارنفت، ۱۳۷۸، موسسه مطالعات بین‌المللی انرژی، شماره ۲۹.
 - ۵- تحولات بازارنفت، ۱۳۸۰، موسسه مطالعات بین‌المللی انرژی - شماره ۳۵، ص ۳۳.
 - ۶- خانی، محمد حسن، ۱۳۷۲، ژاپن و خاورمیانه - انتشارات وزارت امور خارجه، ص ۲۱.
 - ۷- خانی، محمد حسن، ۱۳۷۲، ژاپن در خاورمیانه، انتشارات وزارت امور خارجه، ص ۲۱.
 - ۸- خرم، علی، ۱۳۶۸، چین و خلیج فارس، مجموعه مقالات سمینار بررسی مسائل خلیج فارس، مرکز مطالعات خلیج فارس، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ص ۲۴۷.
 - ۹- خواجه‌جوی، امیرحسین، ۱۳۸۰، رویدادهای یازدهم سپتامبر و آثار آن بر سیاست نفتی چین، ماهنامه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی دیدگاهها و تحلیلهای، شماره ۱۵۴، ص ۷۵.
 - ۱۰- دولتشاهی، محتشم، ۱۳۸۰، سیاستهای انرژی چین و ابعاد بین‌المللی و اثرات آن، ماهنامه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی دیدگاهها و تحلیلهای، شماره ۱۴۷، ص ۷۲.
 - ۱۱- روزنامه ابرار اقتصادی، دوشنبه ۲۱ خرداد ۱۳۸۰.
 - ۱۲- روزنامه جهان اقتصاد، ۲۹ بهمن ۱۳۷۹، ص ۹.
 - ۱۳- شاهنده، بهزاد، ۱۳۷۴، روابط جمهوری خلق چین با خاورمیانه، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۷، ص ۱۰۲۹.
 - ۱۴- صادقی، حسین، ۱۳۷۹، جغرافیای انرژی و برخی مطالعات امنیت ملی، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۰۹-۱۱۰، ص ۱۷۸.
 - ۱۵- قامت، جعفر، ۱۳۷۹، استراتژی امریکا در خلیج فارس پس از جنگ سرد، فصلنامه مطالعات خاورمیانه سال هفتم، شماره ۲۴، صص ۱۷۸.
 - ۱۶- منابع و ظرفیتهای تولید نفت و گاز خاورمیانه، ۱۳۸۰، ماهنامه اقتصادی - تحلیلی، پژوهشی نفت، گاز، پتروشیمی - شماره ۷، ص ۲۴.
 - ۱۷- نصرت، نسربین دخت، ۱۳۷۱، تأمین نیازهای نفتی ژاپن و سیاستهای آن در قبال بحرانهای خلیج فارس - پایانامه کارشناسی ارشد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ص ۲۸.
- 18- Fred R.Wonder.Mehden,1995."Japanese Energy Security and changing Energy Markets. Available at. www.riceproject/baker/pubs/studies/jescgem. P.248.
- 19- Fred R.Wonder Mehden.Ibid
- 20- Calabres, John, 1998. "China and the Persian gulf Energy and security" middle east jurnal. Volume52. No 3. Summer.P. 357